



۷	دیباچه
۹	شناسه‌ی آفتاب
۱۰	زادروز آفتاب
۱۱	مراسم نام‌گذاری
۱۲	دانش
۱۴	شهادت پدر
۱۶	آگاهی از اسرار
۱۸	سخنوری
۲۰	مهربانی
۲۱	احترام به اهل دانش
۲۳	بخشش
۲۵	سخت‌کوشی
۲۶	بردباری
۲۸	شکوه و هیبت
۳۰	مبارزه با مذاهب انحرافی
۳۳	مناظره

۳۶ صدقه کثیر
۳۷ حضرت عبدالعظیم الحسنی
۳۹ مواضع عبادت
۴۱ دعای ستم دیده
۴۳ ولایت پر بهره
۴۵ حد شرعی
۴۷ سردار ترک
۴۹ پیش بینی امام
۵۰ کرامت امام
۵۲ پیشگویی امام
۵۴ توطئه نافر جام
۵۶ هیبت امام
۵۷ دوری از هم نشین بد
۵۹ خیرخواهی
۶۰ پاداش بردباری
۶۱ برادری و کسب حلال
۶۲ حقیقت مرگ
۶۳ لشکر حق
۶۴ زینب کذابه
۶۷ پیش گویی
۶۸ متوکل شرمنده شد
۷۰ پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به سؤال پادشاه روم
۷۲ به روزگار بد مگو
۷۴ پی نوشت



پس از ظهور اسلام در سرزمین حجاز، چالش های فراوانی در مسیر رشد و توسعه ای این مکتب وجود داشت. البته پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، نخستین و شاید بزرگ ترین آسیب متوجه این دین گردید و آن، اختلافات و کشمکش های بسیاری بود که بر سر حاکمیت رخ داد و در نتیجه، حوادث ناگواری را به بار آورد. بدعت ها و انحرافات عقیدتی زیادی نیز در این مسیر پدیدار شد که هر یک، به گونه ای دامن گیر جامعه ی مسلمانان گردید. با روی کار آمدن دولت عباسیان، و گسترش ترجمه و تدوین کتاب های غیر اسلامی، سیر جدیدی در پیدایش مکتب های عقیدتی مختلف در جهان اسلام آغاز شد و گونه ای دگراندیشی در میان اندیشمندان اسلامی پدید آمد که پی آمدهای آن در نشست های علمی آن دوران بازتاب یافته است. البته این دگراندیشی نوین، در حمایت های دربار، به ویژه مأمون ریشه داشت.

در این میان، هوشیاری امامان معصوم علیهم السلام سدّی پایدار در برابر این توطئه ها به شمار می رفت. دوران زندگانی و امامت امام هادی علیه السلام نیز خالی از این سیاست بازی ها نبود و بر سنگینی مسؤولیت و رسالت امام،

به عنوان برترین مرجع پاسخ‌گویی به شبهه‌ها و کج‌اندیشی‌ها و برجسته‌ترین جایگاه در رهبری شیعه می‌افزود. خفقان شدید و فشار بیش از حد دستگاه حاکم بر امام و شیعیان، این سنگینی را دوچندان می‌کرد؛ به گونه‌ای که امام، خود و هوادارانش را به در پیش گرفتن سیاست پنهان کاری در مراودات اجتماعی ملزم می‌ساخت. کینه‌توزی بیش از حد عباسیان با خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سبب شد عرصه هر روز بر آنان تنگ‌تر شود و با تبعید و تحت مراقبت قرار دادن امام، تشنگان زلال دانش و بینش او را از دریای بی‌کران وجودش دور نگاه دارند. بنابراین، دوران سی و سه ساله‌ی امامت امام هادی علیه السلام شاهد تلاش‌های گسترده و مبارزات خستگی‌ناپذیر ایشان در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است.

مجموعه حاضر، داستان‌هایی از زندگانی امام هادی علیه السلام است. امید که درخور توجه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - قرار گیرد.

رمضان المبارک ۱۴۳۴ قمری



نام: علی

کنیه: ابوالحسن

لقب‌های معروف: نقی، هادی، امین، عسکری

نام پدر و مادر: امام جواد علیه السلام و سمانه‌ی مغربیه علیها السلام

زمان و مکان ولادت: پانزدهم ذیحجه سال ۲۱۲ ه.ق - مدینه، دهکده‌ی صریا

زمان و مکان شهادت: سوم رجب سال ۲۵۴ ه.ق، سامرا

مدت امامت: ۳۳ سال

مرقد شریف: سامرا

طاغوت‌های معاصر:

۱. معتصم (۲۱۷-۲۲۷ ه.ق)

۲. واثق (۲۲۷-۲۳۲ ه.ق)

۳. متوکل (۲۳۲-۲۴۸ ه.ق)

۴. منتصر (شش ماه)

۵. مستعین (۲۴۸-۲۵۲ ه.ق)

۶. معتز (۲۵۲-۲۵۵ ه.ق)

۱

گذاشتن نام

نخل‌ها آغوش گشوده بودند، شب آرام بود و ماه تماشا می‌کرد و دهکده صریا^۱ که موسی بن جعفر علیه السلام سنگ بنای آن را گذاشته بود، گام‌های پرطنین زمان را می‌شمرد. ستاره‌ها، خیره خیره، چشم به خانه‌ای گلین با پنجره‌های کوچک دوخته و گوش سپرده بودند تا با نخستین گریه‌ی شادی‌بخش مولودی خجسته، دل‌شاد شوند و خوشه خوشه، ایمان به پای او بریزند. رایحه دل‌نواز ملکوت، خانه را در آغوش فشرد. «علی» دیگری، پای به دنیا گذاشت و «محمد»ی دیگر، او را در آغوش گرفت. آن شب، نیمه‌ی ذی‌حجه‌ی سال ۲۱۲ ه.ق بود.^۲

۲

گذاشتن نام

از سنت‌های زیبای اسلامی هنگام تولد کودک، گزینش نامی نیکو، عقیقه کردن برای او، تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن هم‌وزن آن با طلا یا نقره، دعا و خواستن خیر و برکت و سعادت برای اوست. امام جواد علیه السلام نیز چنین کرد: نام فرزند خود را به نشانه‌ی علاقه‌مندی به جدّ بزرگوارش و به پاس احترام به جایگاه او، علی نهاد. او چهارمین فرد از پیشوایان عصمت و طهارت بود که به این نام آراسته گردید. آنان به پاس علاقه و احترام نسبت به این نام و برای مبارزه با دشمنان دین‌ستیز این نام، فرزندان پسر خود را علی و دختران خود را فاطمه علیهما السلام می‌نامیدند و خود نیز بر این موضوع اذعان می‌داشتند که «اگر خدا به آنان هزار فرزند دهد، نام همه‌ی آنها را علی خواهند گذاشت».^۳

او بهترین آفریدگان و دانشمندترین مردم است.^۵ گاهی برای آموزش و آزمایش، پیش از ورودش به اتاق درس از او می‌خواهم که سوره‌ای از قرآن را بخواند. می‌پرسد: کدام سوره؟ من سوره‌ای طولانی را نام می‌برم. او چنان با قرائتی درست و صوتی دلنوازتر از داود علیه السلام برایم می‌خواند و تأویل و تفسیر آیات را چنان به زیبایی می‌گوید که شگفتی وجودم را درهم می‌پیچد. سبحان الله! در میان این دیوارهای بلند و سیاه مدینه او این همه دانش را از کجا گرد آورده است؟!»

این دانش ژرف و بینش شگرف، هم نقشه‌ی مکارانه‌ی معتصم را نقش‌ی لرزان، بر آب ساخت و هم آموزگار ناصبی را به دوستداری از شیفتگان اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله تبدیل کرد.^۶



معتصم عباسی برای مردم فریبی و به نمایش گذاشتن خیرخواهی خود و کم‌ارج ساختن جایگاه علمی امامان، آموزگاری ناصبی و با‌گرایشی مخالف اهل بیت علیهم السلام برای امام هادی علیه السلام فرستاد. جنیدی ناصبی، آموزگار کودکی شش ساله شد و آموزش خود را آغاز کرد. پس از زمانی، از جنیدی وضعیت درسی کودک را پرسیدند.

جنیدی زبردست که تحت تأثیر دانایی امام هادی علیه السلام قرار گرفته بود، از شیوه پرسش برآشفت و گفت: «کودک؟! کدام کودک؟ بگو پیر خرد! به خدا سوگندتان می‌دهم آیا در این شهر بزرگ دانشمندتر و ادیب‌تر از او سراغ دارید؟» با لحنی آمیخته به احترام، در حالی که کم‌ترین گرایشی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نداشت گفت:

«به خدا، هر جا که من با تکیه بر پشتوانه‌ی ادبی‌ام به نکته‌ای اشاره می‌کنم که به گمانم فقط خودم به آن دست یافته‌ام و روزنه‌ای را آشکار می‌سازم، او دروازه‌هایی از آن را به رویم می‌گشاید که حیرت‌زده می‌شوم و من از او می‌آموزم. مردم می‌انگارند من آموزگار او هستم، اما به خدا قسم، او آموزگار من است و من دانش آموز اویم!»^۴

پرسیدم، فرمود: هم‌کنون پدر بزرگوام از دنیا رفت. دوباره پرسیدم: از کجا می‌دانید؟ فرمود: در من حالتی ایجاد شد که تا کنون با آن بیگانه بودم و آن نور امامت بود که بر من تابیده شد و دریافتم که پدرم از دنیا رفته و امامت به من منتقل شده است».^۸

او در این روز، هشت سال بیش‌تر نداشت.^۹

۴



شهادت پدر، جگر سوزترین رویداد زندگانی امام هادی علیه السلام است. هنگامی که مردم با معتصم که تازه به خلافت رسیده بود، بیعت کردند، معتصم برای گرفتن بیعت، جوادالائمه علیه السلام را به بغداد فراخواند. او به عبدالملک زیات، والی مدینه نوشت که امام را همراه امّ الفضل، دختر مأمون که همسر امام بود، به بغداد بفرستد. او به محض ورود امام به بغداد، در عملی فریب‌کارانه، از ایشان تمجید بسیار می‌کند و آن‌گاه، شربتی مسموم برای ام‌الفضل می‌فرستد تا امام را مسموم سازد. امام، نخست از خوردن آن خودداری می‌کند و پس از اجبار به نوشیدن آن، جام شهادت را سر می‌کشد.^۷

شخصی که همواره همراه امام بود، می‌گوید:

«امام جواد در بغداد به‌سر می‌برد. من در مدینه نزد علی‌النقی علیه السلام نشسته بودم. او که در آن زمان کودک بود، کتابی را باز کرده بود و می‌خواند که ناگهان دیدم، رنگش تغییر کرد و برآشفتم. برخاستم و داخل خانه‌شان دویدم که هم‌زمان، صدای گریه و شیون از خانه‌ی آنها برخاست. پس از چند لحظه بیرون آمد. من با تعجب علت آن را

که نگاه کردم، محبتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه مند شدم و از خدا خواستم که شرّ دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می‌کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگرست و با مهربانی فرمود: خداوند دعاهاى تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و اولادت را بسیار گرداند.

وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است؟ - ترس وجودم را فراگرفت. مهار و تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند چه شد. من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء الله و چیزی به کسی نگفتم تا این که به خانه‌ام بازگشتم. دعای امام هادی علیه السلام در حق من مستجاب شد. خدا دارایی‌ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم.^{۱۰}

۵



براساس روایات فراوان، امام معصوم علیه السلام هرگاه بخواهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی علیه السلام نیز به سان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می‌داد، آینده را به وضوح می‌دید. از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می‌دانست.

ابوالعباس احمد ابی‌النصر و ابو جعفر محمد بن علویه می‌گویند: «شخصی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام به نام عبدالرحمان در اصفهان می‌زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخن‌گو و با جرأت بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای دادخواهی به دربار متوکل رفتیم. به در کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور داده امام هادی علیه السلام را احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد علیه السلام کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضی‌ها او را امام خود می‌خوانند. پیش خود گفتم شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان‌جا بمانم تا او را ملاقات کنم. مدتی بعد سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. باوقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می‌کردند. به چهره‌اش

- پس از آن که به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج‌ها و زیورآلات و آن لباس‌های فاخرتان؟
 - کجاست آن چهره‌های ناز پرورده و پرده نشین‌تان؟
 - قبرهاشان به جای آنها نداد می‌دهد: بر آن چهره‌های ناز پرورده اکنون کرم‌ها می‌خزند.
 - چه بسیار خوردند و آشامیدند، ولی اکنون پس از آن همه شکم بارگی‌ها، خود، خوراک کرم‌ها می‌شوند.
 مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد. تلوتلوخوران از ترس فریاد می‌کشید. حاضران می‌گریستند و متوکل، سخت حیران و وحشت زده، آن قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد آن بزم برهم خورده را برچینند.^{۱۱}



گفتار امام، شیرین و سرزنش ایشان تکان دهنده بود. آموزگارش در کودکی شیفته‌ی سخنوری او شده بود. آن‌گاه که لب به سخن می‌گشود، روح شنونده‌اش را تازگی می‌بخشید و چون او را عتاب می‌کرد، کلامش چون شمشیری آتشین از جمله‌های نغز، پیکره‌ی دشمنش را شرحه شرحه می‌کرد.

آن‌گاه که خصم برای عشرت‌طلبی خود از او می‌خواهد شعری بخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می‌گشاید، چند بیت می‌خواند و آن‌چنان آتشی از ترس در وجود او می‌اندازد که بزم و عیشش را تباه می‌سازد و جهان را پیش چشمان شب پرست دشمن تیره و تار می‌کند:

- بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند، در حالی که مردان نیر و مند از آنان نگهبانی می‌کردند، ولی کوه‌های بلند هم به آنان کمکی نکرد.

- سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاه‌های خویش به زیر کشیده شده و در گودال‌های قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند.



امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می‌کرد و حتی گاه خود را به مشقت می‌انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت‌گیری‌های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. محمد بن علی از زید بن علی روایت می‌کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم‌تر شده است، ولی چون دید دارو را به دست نیاورده‌ام، ناامیدانه از خانه‌ام بیرون رفت.

اندکی بعد فرستاده‌ی امام هادی علیه السلام به خانه‌ام آمد و کیسه‌ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت:

ابوالحسن به تو سلام رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم.

او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد.

دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود

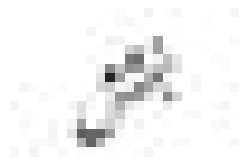
یافتم.^{۱۲}



امام، به مردم به ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می‌گذاشت. در تاریخ آمده است: «روزی امام در مجلسی نشستند و جمعی از بنی‌هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه‌ی احترام به سویش رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشانید و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داور می‌کنم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید، باز کنید. تا خداوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراستی (منزلت) مؤمنان و کسانی را که علم یافته‌اند بالا برد»^{۱۳} و نیز فرموده است: «آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟»^{۱۴} خداوند مؤمن دانشمند را

بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می‌داند و آنکه نمی‌داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می‌کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است».^{۱۵}

۹



بخشندگی با خون و گوشت اهل بیت علیهم‌السلام آمیخته بود. آنان همواره با بخشش‌های خود، دیگران را به شگفتی و اطمینان داشتند. گاه آن قدر می‌بخشیدند که رفتارشان در شمار معجزه به شمار می‌آمد، تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی علیه‌السلام می‌گفتند:

انفاق امام هادی علیه‌السلام به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخشش‌های ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه‌ها نمی‌گنجید.^{۱۶}

ابوهاشم جعفری می‌گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی علیه‌السلام بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: ای ابوهاشم! کدام یک از نعمت‌های خدا را می‌خواهی شکر کنی؛ ایمانی که به تو داده که به وسیله آن بدن خود را از آتش دوزخ دور سازی و یا سلامتی و عافیتی که به تو ارزانی داشته که از آن در راه عبادت و بندگی خدا بهره‌بری، یا از آن قناعتی که به شما هدیه کرده تا در پی آن، از درخواست از مردم بی‌نیازتان کند؟

ای ابا هاشم! علّت آنکه من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم می‌خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور داده‌ام دو یست دینار طلا به شما بدهند که با آن مشقت را بر طرف سازی. آن را بگیر و به همان مقدار بسنده کن.»^{۱۷}

۱۰



علی النقی علیه السلام پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. درآمدهای اسلامی همه به دست او می‌رسید و می‌توانست از آن بهره‌مند شود؛ چراکه حق او بود، ولی به‌سان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره‌گیرد و نیازهای زندگی اش را با زحمت خود فراهم آورد. علی بن حمزه می‌گوید:

ابوالحسن علیه السلام را دیدم که به‌سختی مشغول کشاورزی است؛ به‌گونه‌ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند (که شما این‌گونه خود را به زحمت انداخته‌اید)؟ در پاسخ فرمود: علی بن حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با بیل زدن در زمین خود روزگار می‌گذراند. دوباره عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام و همه پدران و خاندانم خودشان کار می‌کردند. کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنها و شایستگان درگاه الهی است.»^{۱۸}

آتش کشم و خدمت کارانت را بکشم و چشمه‌ها و قنات‌های مزرعات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود». امام علیه السلام با چهره‌ای گشاده در پاسخ بریحه فرمود: «نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده‌ام، نزد غیر خدا و پیش بندگانش عرضه نخواهم کرد».

بریحه که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایت‌ها و موضع زشتی که در برابر امام گرفته بود دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: «تو را بخشیدم!»^{۱۹}

شکیبایی از برجسته‌ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا برخوردهای آنان با مردم نادان بیش‌تر از همه است و آنان برای هدایت شان باید صبر پیشه سازند تا این‌گونه دروازه‌ای از رستگاری را به رویشان بگشایند.

بریحه عباسی، گماشته‌ی دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی علیه السلام نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: اگر مکه و مدینه را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته و از او پیروی می‌کنند.

در اثر سعایت‌های بریحه، متوکل امام را از جوار پر فیض و ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحه نیز با ایشان همراه شد. در بین راه رو به امام کرد و گفت: «تو خود بهتر می‌دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده‌ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به

ابوهاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد. پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله‌مند بودند، از اسب هایشان پیاده شدند. آن‌گاه ابوهاشم رو به آنان کرد و گفت: شما که گفتید به او احترام نمی‌گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب هایتان پیاده نمی‌شوید؟! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکنده پاسخ دادند: به خدا سوگند، بی‌اختیار از مرکب پیاده شدیم».^{۲۱}

۱۲



از آنجا که امام معصوم، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام می‌خوانیم:

هر بزرگ و صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافتان سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است.^{۲۰}

محمد بن حسن اشتر می‌گوید: «من همراه پدرم، بیرون کاخ متوکل با جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی علیه السلام آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت ایشان از مرکب‌های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب‌هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیش تر است و نه بزرگ‌سال‌تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب‌هایمان پیاده نمی‌شویم.

و با حالتی ویژه‌ی خود، مشغول تهلیل می‌شوند. امام با دیدن اعمال فریب‌کارانه‌ی آنها، به یاران خود فرمود:

به این جماعت حيله‌گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم‌نشینان شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های استوار دینند. برای رسیدن به اهداف تن‌پرورانه و رفاه طلبانه، چهره‌ای زاهدانه از خود نشان می‌دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می‌کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می‌کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا الله نمی‌گویند، مگر اینکه مردم را گول بزنند و کم نمی‌خورند مگر این‌که بتوانند کاسه‌های بزرگ خود را پر سازند و دل‌های ابلهان را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه‌ی خود درباره دوستی خدا سخن می‌گویند و آنان را رفته‌رفته و نهانی در چاه گمراهی [که خود کنده‌اند] می‌اندازند. همه‌ی این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می‌خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان کسی از آنان پیروی نمی‌کند و به سوی آنان گرایش نمی‌یابد. هرکس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه‌ی بت‌پرستان رفته است و هرکس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است.

وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه‌ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: «آیا این گفته‌ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟»

۱۳



از اندیشه‌های منحرفی که با رخنه در جامعه‌ی اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه‌ی مسلمانان شده بود، تصوف بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره‌ای زاهد، عارف، خداپرست، بی‌میل به دنیا و پاک و منزله از پستی‌ها و آرایش‌های دنیایی، مردم را گمراه می‌کردند. آنها از همگی این عنوان‌ها در راستای اهداف سودجویانه‌ی خود در زمینه‌های گوناگون بهره‌مند می‌شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر ﷺ گرد هم می‌آمدند و به تلقین اذکار و او را با حالتی خاص می‌پرداختند، به گونه‌ای که مردم با دیدن حالت آنها می‌پنداشتند با پرهیزگارترین افراد بشر رو به رویند و تحت تأثیر رفتارهای عوام‌فریبانه‌ی آنان قرار می‌گرفتند. امام هادی علیه السلام نیز با واکنش‌هایی سریع و به‌هنگام، این توطئه‌ی عقیدتی را کشف و خنثی ساخت.

روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبوی صلی الله علیه و آله و سلم می‌شوند و گوشه‌ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه می‌زنند